

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶).

### خطر کتمان، خطری که امروزه قرآن را تهدید می‌کند!

این آیه یکی از آیات فقهی قرآن است. من باب این که در قرآن است. بارها خدمت شما عرض کردم که آن مقداری از بحث را که در قرآن است، باید پیگیری و دقت کرد. این هم جزء آیات قرآن است. ما به دلیل این که می‌خواهیم خودمان گزینش قرآن را انجام دهیم و من باب آن گروهی که به عنوان مقتسمین در قرآن از آن‌ها یاد شده است «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ \* الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۱-۹۰)؛ کسانی که قرآن را عضو، عضو می‌کنند، قسمت، قسمت می‌کنند و آن قسمت‌هایی را که خود می‌پسندند می‌گویند و آن قسمت‌هایی که نمی‌پسندند را نمی‌گویند، چون خطر تحریف قرآن دیگر وجود ندارد و کسی نمی‌تواند این قرآن را تحریف کند ولی خطر کتمان قرآن وجود دارد. هم‌چنین خطر «يَخْرَفُونَ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (مائده: ۱۳) وجود دارد.

نگویید حالا این یک آیه‌ی فقهی است، پس از آن بگذریم و آیه‌ی بعدی را مطرح کنیم! حالا اگر یک موقع بحث موضوعی می‌کند، در بحث موضوعی اگر آن آیه مربوط به آن بحث نباشد، آدم به آن آیه نمی‌پردازد ولی وقتی بحث تفسیری دارد می‌کند، نباید از روی آیات گذر کند. به دلیل این که وقتی مکرر از روی آیات عبور کردیم کم کم این‌طور می‌شود که خود آیات برای آدم تضعیف

می‌شود و آدم تصوّر می‌کند که خیلی لزومی هم ندارد که این آیات را بخواند یا مثلاً ای کاش این آیه را جزء ملحقات می‌گذاشتند! مثل این که در مفاتیح می‌بینیم که یک قسمت فهرست ملحقات دارد، یک قسمت اصلی دارد و این اصلی‌ها باشد.

اگر قرار بود ما قرآن را تدوین کنیم، بعید نبود که چنین کارهایی نمی‌کردیم! مثلاً قسمت‌های فقهی را می‌گذاشتیم در ملحقات و قسمت‌های اعتقادی را اصل قرار می‌دادیم، حال آن که می‌بینیم در قرآن در یک ربط عمیق نسبت به همدیگر گفته می‌شود. علی‌ایّ حال این طور نباشد که تصوّر کنیم این بخش از آیات فقط برای فقها است، یا مثلاً ما احتیاج نداریم که این آیات را نگاه کنیم، در حالی که خیلی وقت‌ها برخی از شبهات اعتقادی در همین آیات فقهی بیان می‌شوند.

### نفوذ معاندین در تاریخ و معارف

همین آیه‌ای که ما الآن در خدمت آن هستیم، جریانی است که بین شیعه و سنی در همین آیه اختلاف دارند که بسیار عجیب است. شما ببینید حکایت بحث تاریخ اسلام چه بوده است؟ یک موقع است که ما بر سر تولّد پیغمبر مناقشه داریم و می‌گوییم اشکال ندارد؛ چون وقتی پیغمبر متولّد شدند شخصیت مهمّی نبودند، پیش‌بینی نمی‌شد که ایشان شخصیت مهمّی باشند، ولی ما بر سر رحلت پیغمبر هم اختلاف داریم. این بسیار عجیب است! بالاخره هنگام رحلت که پیامبر شخصیت مهمّی بودند اما ما بر سر این مسئله هم اختلاف داریم. ببینید چه دست‌هایی برای ایجاد این‌گونه اختلافات نفوذ داشته است!

ما حتی بر سر وضو گرفتن اختلاف داریم، وضو گرفتن که طوری نبود که مخفی باشد مثلاً بگوییم پیغمبر در طول عمر خود دو بار وضو گرفتند. ایشان روزی پنج وعده وضو می‌گرفتند، پیش مردم وضو می‌گرفتند. ببینید دست معاندین چه کرده و چه بلایی بر سر تاریخ و معارف آورده است که ما در وضو گرفتن با همدیگر اختلاف داریم! در نماز خواندن و صورت ایستادن هنگام نماز با هم

مشکل داریم. آن‌ها خودشان می‌دانند که پیغمبر این‌طور نماز نمی‌خواندند. ما بر سر این مسائل هم با همدیگر اختلاف داریم. انسان شدیداً تعجب می‌کند.

قبل از این که وارد این آیه بشوم می‌خواهم این‌جا بحث‌های تاریخی را هم مطرح کنم چون به نظر من مرتبط است. یک سؤال که باید آن را جواب بدهیم این است که این آیه چه ارتباطی به این بحث دارد؟ ما داشتیم راجع به مسائل دیگری حرف می‌زدیم ولی ناگهان آیه می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ». این آیه را ترجمه می‌کنم که اگر کسانی با ترجمه‌ی آن آشنا نیستند آشنا شوند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»؛ وقتی که برای نماز ایستادید - برای نماز ایستادید یعنی آماده شده‌اید که برای نماز بایستید - این نکته کاملاً در آیه مشخص است، نه این که وقتی که ایستادید نماز بخوانید بعد بروید وضو بگیرید. همین «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» یعنی «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَقُومَ إِلَى الصَّلَاةِ»؛ یعنی وقتی اراده‌ی نماز خواندن کردید، «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»؛ چهره‌های خود را بشویید «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ و دست‌های خود را تا مرفق، تا آرنج بشویید و بخشی از رئوس - سرهای - خود را مسح کنید. -البته این موارد مورد اختلاف هستند ولی من فعلاً این‌طور ترجمه می‌کنم - پاهای خود را تا کعبین مسح کنید. «إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»؛ وقتی که جنب بودید در طهارت مبالغه کنید؛ یعنی غسل کنید «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى»؛ اگر مریض بودید «أَوْ عَلَى سَفَرٍ»؛ یا در سفر بودید «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»؛ یا یکی از شما از گودالی بیرون آمد «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»؛ یا با زنی برخورد کردید «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً»؛ و آب نیافتید «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»؛ با صعيد طيب که خود همین صعيد طيب هم محل نزاع است بر سر این که آیا مطلق وجه الارض است یا تراب و خاک خالص است به هر جهت با این صعيد پاک - شرط آن پاک بودن است - تیمم کنید و در تیمم کردن «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ»؛ مسح کنید بخشی از چهره‌ی خود را مسح کنید «وَأَيْدِيَكُمْ مِنْهُ»؛ دستان خود را از آن صعيد طيب «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»؛ خدا نمی‌خواهد که برای شما حرج و تنگی و سختی قرار بدهد «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»؛ و اما می‌خواهد که اراده کند که شما را طاهر کند «وَلِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»؛ نعمت را بر شما تمام کند «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ باشد که شما شکرگزار باشید. این ترجمه‌ی تقریباً دقیق این آیه‌ای بود که دیدید.

### قذارت ظاهری تأثیرات باطنی دارد

اولاً مسئله‌ی وضو در طهارت‌های ظاهری، همین طهارت‌های شرعی‌ی ظاهری و حتی طهارت‌های غیر شرعی‌ی ظاهری، از آن‌جا که ظاهر و باطن ما در یک نوع پیوستگی قرار دارد و شما این ربط و پیوستگی را مکرر می‌بینید؛ یعنی از طهارات غیر شرعی‌ی ظاهری را در نظر بگیرید مثل ناخن گرفتن، نظافت کردن، حمام رفتن، همین کارهایی که بعضی از ما نسبت به آن حساسیت نشان می‌دهیم. مثلاً می‌گوییم بچه حزب‌اللهی که این قدر حمام نمی‌رود. البته زیاد حمام رفتن و اسراف کردن هم مقوله‌ی دیگری است. یک موقع آدم در اردوهای جهادی است و باید عادت کند که بو بدهد، البته باید به چیزهای دیگری هم عادت کند ولی کسانی که فکر می‌کنند که باید با ویژگی‌های خاصی زندگی کنند، باید یاد بگیرند به شیوه‌های دیگری هم زندگی کنند ولی همین تمیز بودن و نظیف بودن و بو ندادن و... آثار معنوی که به بار می‌آورد. من این روایت را یک موقع سر درس آقای جوادی شنیدم که ایشان به لسان قبول این روایت را خواندند و ما ابواب چنین روایاتی زیاد داریم. خیلی عجیب است که دوره‌ای بر پیغمبر وحی قطع شد و پرسیدند چرا وحی قطع شد؟ گفتند چرا وحی قطع نشود وقتی که شما ناخن‌های خود را نمی‌گیرید؟! شما ناخن‌های خود را نمی‌گیرید؟! یعنی جامعه‌ی نظیف خودش چیز مهمی است. شما ناخن‌های خود را نمی‌گیرید و نزول وحی بر من قطع می‌شود. منظور این است که شما کثیف هستید و با این اوضاع ظاهری می‌گردید و نتیجه این می‌شود، چرا نشود؟ لذا این طهارت‌های حتی غیر شرعی‌ی ظاهری اثرهای باطنی خاص دارد. مثلاً حدیث داریم که ملائکه در خانه کثیف فرود

نمی‌آیند، لذا خیلی از علما اصرار داشتند که شب جمعه آشغال‌های منزل را بیرون بگذارند، این که داخل خانه آشغال نباشد، مثلاً تار عنکبوت نبندد. ممکن است کسی یک خانه‌ی نقلی و کاه گلی داشته باشد ولی بسیار تمیز و نظیف خانه را نگهداری کند. این که می‌بینید تلمباری از ظرف کثیف که مدت‌ها در ظرفشویی مانده، اصلاً وقتی آدم نزدیک می‌شود به شدت از این حالت اذیت می‌شود این حرکت آثاری در پی دارد، اصلاً آثار باطنی دارد، آثار معنوی دارد.

### به رتبه‌بندی گناهان هم دقت کنید

البته در ranking این‌ها هم دقت کنید. یک موقع است که ما پنج ریال، پنج ریال، و پنج تومان، پنج تومان جمع می‌کنیم و با یک گناه میلیون میلیون خرج می‌کنیم. به این موارد دقت کنید!

یک موقع طرف دارد غیبت می‌کند ولی کاملاً دقت دارد که آشغال‌های خانه بیرون از منزل باشد و خانه کاملاً تمیز باشد. یک مقدار انسان پنج تومان، پنج تومان ذخیره می‌کند اما میلیونی خرج می‌کند. اثر یک گناه می‌تواند این‌طور باشد. این که در روایت داریم اثر یک غیبت کردن این است که ۴۰ روز اعمال شخص قبول نیست، شوخی هم ندارد، نه این که نمازهای خود را نخواند ولی آن اثری که می‌توانست در سیر الی الله او بگذارد، دیگر آن اثر را نمی‌گذارد! به توازن هر کدام از این بحث‌ها هم نگاهی داشته باشید. به هر جهت این‌ها قابل مقایسه با یک غیبت و یک تهمت و یک دروغ و شماتت یک مؤمن و... نیست.

### کسی که همه کارهایش عبادت است دائم الوضو هم هست

در مراحل بالاتر شما به طهارت‌های شرعی‌ی ظاهری می‌رسید. مثل همین وضو و غسل و تیمم و... این که این قدر بزرگان ما اصرار داشتند دائم الوضو باشند و حتی در روایت آمده است که خود پیغمبر وقتی از تخلی برگشته بودند و به ایشان سلام می‌کردند، جواب سلام نمی‌دادند تا بروند

وضو بگیرند و برگردند و جواب سلام بدهند؛ یعنی سر خود را پایین می‌انداختند که بروند وضو بگیرند و بعد جواب سلام بدهند. چرا؟ کسی که همه‌ی حرکات او عبادت است، «وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»<sup>۱</sup> دائماً در حالت خدمت و در حال عبادت است، جواب سلام او هم عبادت است، غذا خوردن او هم عبادت است، خوابیدن او هم عبادت است. چون همه‌ی کارهای او عبادت کردن است این عبادات را همراه با وضو انجام می‌دهد لذا همیشه وضو دارد.

شما یک مقدار دیگر که در روایات ما نگاه می‌کنید این تأثیری که این ظاهر و باطن با هم دارند یک سؤال خیلی غریب در روایات وجود دارد که این سؤال را از ائمه می‌پرسیدند - عجیب این است که این سؤال را می‌پرسیدند... ما در مسائل طهارت بابی را داریم به نام «بَابُ أَنْ يُنْشَادَ الشَّعْرُ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ»؛ شعر گفتن وضو را باطل نمی‌کند. آدم فکر می‌کند چه ربطی دارد؟! مگر قرار بود باطل کند؟ حالا که می‌خواهند چنین شبهه‌ای را جواب بدهند. این یک باب روایت است که شعر گفتن وضو را باطل نمی‌کند. می‌آمدند از اهل بیت می‌پرسیدند. راوی آمده از امام صادق پرسیده: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ إِنْشَادِ الشَّعْرِ هَلْ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا»<sup>۲</sup> پرسیدند: آیا این وضو را باطل می‌کند؟ گفتند: خیر! چرا؟ کمی که جلوتر می‌آییم می‌بینیم دلیل آن مشخص می‌شود. آن موقع که عرب‌ها شعر می‌گفتند و قرآن هم بسیار مورد مذمت قرار داده است که «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (شعراء: ۲۲۴)؛ منحرفین در تبعیت از شعرا هستند. این همان شعرهای بی‌معنی بوده است. آن شعری که مورد سؤال بوده همان شعرهای بی‌محتوا بوده نه شعرهای «وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً».

- مثل ترانه‌هایی که الان هست.

### عادت به گعده انسان را از خواب دیدن خوب محروم می‌کند

- بله! ترانه‌هایی که الان هست گاهی از اشعار حافظ است ولی شعرهایی هستند که نه این‌که حرفی نداشته باشند ولی یک سری از آن‌ها اصلاً حرف مشخصی ندارند و بعضی هم که واقعاً شعر نیست، حرف پوچ است؛ مثلاً شما صحبت‌های گعده‌ای را دیدید که چطور است؟ گعده همان

«قَعَدَ» عربی است؛ یعنی نشست. در یک نشست دوستانه می‌بینید از مطالبی گفتگو می‌کنند که هیچ ارتباطی به هم ندارند و به اندک مناسبتی از یک بحث وارد بحث دیگر می‌شوند. اگر کسی از بیرون بحث بایستد و موضوعاتی را در یک ساعت در یک گعده بررسی می‌شود را نگاه کند می‌بیند ۷۰ موضوع می‌شود؛ از فوتبال جام جهانی می‌گوید تا مراجع عظام تقلید تا بحث در زمینه‌های مختلف. کسانی که به این کار عادت دارند نمی‌توانند درست خواب ببینند و از دیدن خواب درست محروم هستند به دلیل این که نفس آن‌ها به تغییر و تبدیل عادت کرده و این که با اندک مناسبتی موضوع را عوض کند. اگر کسی وسط گعده وارد جمع شود، هرگز نمی‌تواند بفهمد اول بحث این گعده با چه بحثی شروع شده است. وقتی حقیقتی به نفس شما داده می‌شود و نفس شروع می‌کند به صورتگری کردن، با مناسبت‌های مختلف شروع می‌کند به درست کردن که اگر صحنه‌ی آخر را به معبر خواب بدهید گیج می‌شود؛ مثلاً مار وارد دهان گاو شد و آن را خورد و سیلی به گوش من زد و... این چه خوابی است که دیدی؟! اصلاً گاهی اوقات خواب‌هایی که دوستان تعریف می‌کنند از صورت خواب، بی‌معنی بودن خواب واضح است؛ یعنی حتی من که تعبیر خواب بلد نیستم می‌فهمم که این خواب باید خیلی عوض شده باشد تا به این صورت تبدیل شده باشد. به همین دلیل ممکن است تعبیر آن از هیچ معبری ساخته نباشد مگر این که معبر خواب نباشد، بلکه تأویل خواب بداند؛ یعنی اصل این حرف‌ها را بداند کما این که در داستان حضرت یوسف همین‌طور شد. وقتی به او گفت: من چنین خوابی دیدم و حضرت یوسف خواب او را تأویل کرد در روایت آمده است که به حضرت گفت: من دروغ گفتم، اما حضرت گفت: «قُضِيَ الْأَمْرُ الْأَدْنَىٰ فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» (یوسف: ۴۱)؛ مطلب همین است که به تو گفتم. بحث این که تو چه چیزی گفتی نیست. این تعبیر خواب نیست، این تأویل خواب است. به هر جهت این صحبت‌هایی که به این صورت انجام می‌شود، شعر هم همین ماهیت را داشته است نه شعرهای حافظ.

روایت می‌گوید: «سَأَلْتُهُ»<sup>۳</sup> سماعه از امام صادق می‌پرسد «عَنْ نَشِيدِ الشَّعْرِ هَلْ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ» آیا شعر وضو را باطل می‌کند؟ «أَوْ ظَلَمَ الرَّجُلَ صَاحِبَهُ أَوْ الْكَذِبِ؟»؛ آیا ظلم، یا کذب وضو را باطل می‌کند؟ «فَقَالَ نَعَمْ»؛ بله! وضو را باطل می‌کند. «إِلَّا أَنْ يَكُونَ شِعْراً يَصْدُقُ فِيهِ» (یعنی وجه الجمع خوبی در آن بحث شعر است)؛ مگر این که شعری صادقانه باشد یا اگر هم شعرهای بی‌معنی می‌گوید، «يَكُونُ يَسِيرًا مِنَ الشَّعْرِ الْأَثْبَاتِ الثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ»؛ سه، چهار بیت بیشتر نگویید، اشکالی ندارد، اما اگر بخواهد بیشتر از سه، چهار بیت بگوید وضو را باطل می‌کند. «فَأَمَّا أَنْ يُكْثِرَ مِنَ الشَّعْرِ الْبَاطِلِ فَهُوَ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ»؛ این ناقض وضو است.

این که دروغ گفتن، چرت و پرت گفتن، ظلم کردن وضو را باطل می‌کند، برای همان طهارت‌های باطنی است؛ یعنی هیچ کس براساس آن روایت فتوا نداده است، بلکه این‌ها حمل بر استحباب شده است ولی یک نکته در آن وجود دارد. شما حتماً خودتان این را دیدید. مثلاً به محض این که از کسی کینه به دل می‌گیرید آدم یک **قذارت معنوی** در وجود خود احساس می‌کند، احساس می‌کند که از آن طهارت فاصله گرفته است، یا وقتی در مجلسی می‌نشیند و قهقهه می‌زند، بعد می‌بیند حال بدی دارد، حال، حال طهارت نیست. مثلاً شما می‌بینید اگر با همین حال نماز بخواند می‌بینید با این حال نمی‌شود نماز خواند باید مجدداً برود وضو بگیرد و نماز بخواند. این‌ها حالاتی است که شخص می‌تواند قذارت باطنی را در وجود خود ببیند. همه می‌بینید که کینه چه حالت بدی است، ممکن است احتیاط باشد؛ مثلاً می‌بینید برای رقیب ما مشکل پیش می‌آید. مثلاً داریم به ظاهر اظهار تأسف می‌کنیم، ولی در داخل حالت بهجت و ابتهاج و احتیاطی در نفس ایجاد می‌شود مثل این که چند نفس خوش در گلوی او مانده بود که چقدر خوب که بالاخره این‌طور شد که این کار را کرد. حالا اگر زبان به شماتت هم باز نکند حتی می‌بینید که حالت احتیاط در خود مشاهده می‌کند. این همان حالتی است که اگر قدری تأمل کند می‌بیند درست است که حالتی که دارد حالت انقباض نیست ولی حالت احتیاط و انبساطی است که در



متن خودش آدم یک حالت نجاستی را احساس می‌کند، یک قذارتی در این حالت احساس می‌شود که من برای حادثه‌ای که برای این رقیب در این جا پیش آمد... حتی گاهی اوقات رقبایی هستند که اصلاً جای همدیگر را اشغال نمی‌کنند. حالا یک موقع است که دو رقیب جای همدیگر را اشغال می‌کنند، یکی خوشحال می‌شود دیگری زمین بخورد ولی گاهی اوقات دو رقیب هستند که مثلاً فرض کنید رقابت آن‌ها رقابت معنوی است. اصلاً وقتی رقیب برایش اتفاقی می‌افتد، او خوشحال می‌شود! این‌ها همان قذارت‌ها است. در همین بحث خود نماز هم بحث تکرار وضو اصل بر این است. اگر شما به اصل آیه برگردید و به آیه نگاه کنید، ظهور آیه در این نکته است که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

نسبت به دستورات فقهی همه مکلف به عمل هستند حتی کافر و مشرک

اولاً من یک نکته راجع به «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بگویم؛ برخی خواسته‌اند از «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» های قرآن استفاده کنند که فقط مسلمین مکلف به احکام فقهی هستند و بقیه مکلف نیستند و اگر یک نفر مسلمان شود اصلاً نسبت به احکام فقهی مکلف نبوده؛ خیر! اصلاً این‌طور نیست. اگر کسی مسلمان شود من باب قواعد دیگری است که خدا من باب «قاعدۀ جَب» که معروف است که «إِلِسْلَامٍ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ»<sup>۴</sup> قبلی‌ها را فاکتور می‌گیرد و می‌پوشاند من باب قاعدۀ جَب است که لزومی ندارد نمازهای قبلی را بخواند و روزه‌های قبلی خود را بگیرد نه من باب این که مکلف نبوده است. اگر کسی کافرانه و مشرکانه بمیرد به تمام تکلیف‌های دینی **مکلف** بوده و **معاقب** است. این‌طور نیست که کسی نسبت به نماز مکلف نباشد. این‌طور نیست که نسبت به نماز مکلف نباشد، خیر همه مکلف هستند. این قرآن هم برای همه است «كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سبأ: ۲۸)؛ برای همه است، نسبت به دستورات همه مکلف هستند، البته خدا به کسی که وارد دین بشود تخفیف داده است «إِلِسْلَامٍ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ»؛ این که ماقبل خود را جب می‌کند البته آن هم تا یک حد! بحث حقّ النَّاس و این مسائل را جب نمی‌کند. خدا همه‌ی حقوق الله را می‌بخشد. ولی اگر

ایمان نیاورد و کافرانه بمیرد نسبت به همه‌ی این اعمال معاقب است؛ یعنی نسبت به این که نماز هم نخوانده معاقب است،

### هدایت برای متقی به فعلیت می‌رسد

اما این که چرا این آیات مصدر شده به «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» علت دیگری دارد. به دلیل این که قرآن «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲) است. درست است «هُدًى لِّلنَّاسِ» (همان: ۱۸۵) است چون هدایت آن برای متقین فعلی می‌شود طبیعتاً «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را خطاب می‌کند، مؤمنین را خطاب می‌کند و می‌گوید نه این که مؤمنین مخاطب و مکلف هستند و بقیه مخاطب و مکلف این دسته از آیات نیستند. این بحث کلامی است که بیرون از دایره‌ی این آیه است.

(۶): «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»

اتفاقاً ظاهر همین نکته است و اهل بیت همین کار را می‌کردند. می‌گویند هر وقت اراده‌ی نماز کردید، بروید وضو بگیرید؛ یعنی بابت هر نماز یک وضو. منتها چنین چیزی هم بوده است که ائمه‌ی هدی، خود وجود نازنین پیامبر وضو نمی‌گرفتند و می‌گفتند دلیل این که وضو نمی‌گیریم این است که شرط طهارت است. برای این که به صورت بالفعل جا بیندازیم که شرط نماز طهارت است، طهارت شرط است نه وضو گرفتن. اگر کسی وضو داشته باشد باز هم می‌تواند با همان وضو نماز بخواند ولی طهارت شرط است و طهارة علی الطهارة هم نمی‌شود داشت چون تحصیل حاصل است. دو طهارت نمی‌شود داشت. تجدید وضو یک مطلب است و طهارة علی الطهارة مطلب دیگری است که نمی‌شود طهارة علی الطهارة داشت ولی تجدید وضو نکته‌ی دیگری است که انسان وضو دارد ولی باز وضوی خود را تجدید می‌کند و این من باب نور علی نور یک بار دیگر وضو می‌گیرد. نور علی نور به دلیل این که این‌ها مقول به تشکیک هستند و دارای مراتب هستند می‌شود نور بیشتر، ولی در زمینه‌ی فقهی بحث طهارت و... مقول به تشکیک نیستند؛ یا هستند یا نیستند. مسائل فقهی این‌طور هستند. الآن نماز شما این‌طور است، یا نماز شما از جهت ظاهری باطل است

یا باطل نیست. این طور نیست که خیلی باطل شده باشد، ولی وقتی وارد احکام کلامی همین نماز می شوید یا یک مقدار قبول است، یا اصلاً قبول نیست، یا خیلی قبول است، لذا نور علی نور ممکن است ولی طهاره علی الطهاره اصلاً ممکن نیست، تحصیل حاصل اصلاً هیچ معنایی ندارد، می خواهند بگویند شرط فقط طهارت است.

قبل از این که دوباره وارد فضای آیه بشویم یک نکته ی مهم وجود دارد. این آیات، آیات سوره مبارکه مائده هستند؛ یعنی آخرین سوره و آخرین آیات است، آیا به نظر شما نمی آید که بسیار بسیار بعید است که نمازی که از مکه واجب بوده، تا این موقع هنوز در مورد وضوی آن را نگفته باشند؟!

شما به سوره نساء، آیه ۴۳ دقت کنید. نساء که سالیان زیادی قبل از مائده نازل شده، یعنی قبل از سال پنج هجرت نازل شده حتی بحث گذر از مسجد و... را هم بیان می کند که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»؛ در حالت مستی وارد نماز نشوید، به نماز نزدیک هم نشوید. وقتی می گوید «لَا تَقْرَبُوا» نزدیک نشوید، خیلی بدتر از این است که می گوید کاری نکنید... مثل «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَى» (اسراء: ۳۲) است، «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» (انعام: ۱۵۲) می گوید مال یتیم، یک موقع می گوئیم «لَا تَأْكُلْ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا»، یک موقع فراتر از آن «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»؛ اصلاً نزدیک مال یتیم نشو! «إِلَّا بِالتِّيهِ هِيَ أَحْسَنُ» یعنی وقتی قضیه خیلی شدید باشد خدا نمی گوید انجام نده، می گوید حتی به آن نزدیک هم نشو «وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» اصلاً به نماز نزدیک نشو «وَأَنْتُمْ سُكَارَى»؛ در حالت مستی (بعد هم شرط آن را گفته) «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»؛ برای این که بدانی چه می گویی که از همین استفاده می کنند برای حکم های کلام و اعتقادی و اخلاقی مبنی بر این که شما در حالت سکر مستی از یک جریان -حالا سکر دنیا باشد- با این حالت وارد نماز نشوید که بفهمی داری چه می گویی؛ یعنی بحث آیه این است که می گوید «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ». ما

طوری نماز را از حفظ می‌خوانیم که تقریباً اواخر نماز می‌فهمیم داشتیم نماز می‌خواندیم؛ یعنی رکعات را درست و از حفظ رکعات را می‌خوانیم.

«وَلَا جُنْبًا» در حالت جنب هم، وارد نماز نشوید «إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا». منظور از «عَابِرِي سَبِيلٍ» در این جا یعنی نباید وارد مسجد شوید مگر این که رهگذر باشید. چون کسی به صورت رهگذر نمی‌تواند نماز بخواند. از این معلوم می‌شود اتصال نماز به بحث مسجد «حَتَّى تَغْتَسِلُوا»؛ تا این که غسل کنید «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» مثل همین آیه‌ی قبلی که داشتیم «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا غَفُورًا».

آیا می‌شود این حکم تیمم و گذر از مسجد و همه‌ی این‌ها در سالیان قبل آمده باشد، ولی حکم وضو نیامده باشد؟ آیا امکان دارد؟ آیا می‌شود فکر کرد مردم تیمم و... را یاد گرفته بودند ولی وضو را مثلاً تا سال دهم هجرت یاد نگرفته بودند؟! آن هم نماز که چیزی است که از اول بعثت پیغمبر و جزء اولین دستورات به پیغمبر بود که تشریح شد.

### چرا آیه وضو از آخرین آیه‌های نازل شده است؟

این جا سؤال بزرگ باقی می‌ماند که باید این را جواب دهیم که این آیه آن موقع که پیغمبر وضو می‌گرفت و همه وضو می‌گرفتند، چرا این آیه در آخر کار نازل شده است؟ این قدر واضح است که این موقع نمی‌تواند دستور و حکم وضو تشریح شده باشد و باید خیلی قبل‌تر از این مردم می‌دانستند که چگونه وضو بگیرند. الان هم شما نگاه کنید، اولین چیزی که به بچه یاد می‌دهند این است که چطور وضو بگیرد و چطور نماز بخواند؟ آن موقع از اول بعثت می‌گفتند نماز بخوانید ولی وضو گرفتن را به ملت یاد نداده بودند! امکان ندارد. پس اگر امکان ندارد این آیه چرا این جا نازل شده است؟

إن شاء الله من تحلیلی را به شما خواهم گفت که البته این تحلیل را در جایی ندیدم ولی بالاخره به معنی تلاش است.

(سؤال) اصلاً قیافه‌ی این آیه به مکی بودن نمی‌خورد؛ یعنی هیچ کسی قائل نمی‌شود که این آیه با این ترکیب و خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مکی باشد، تمام این خطاب‌ها مدنی هستند؛ بسیار بعید به نظر می‌آید و تقریباً می‌تواند گفت نیست.

(سؤال) اصلاً این طور نبوده است. روایت این را هم نشان می‌دهد که همین‌طور می‌شستند، پیغمبر هم وضو می‌گرفتند. این مسائل را یک مرتبه و در آخر کار عوض نمی‌کنند که! مثلاً وضو گرفتن این بوده که به صورت خود آب می‌پاشیدند و بعد پای خود را تا زانو داخل آب می‌کردند و بعد یک دفعه آخر کار، در آخرین لحظات پیامبر شکل وضو عوض می‌شود! این مسائل نقل نشده است. در هیچ نقلی نیامده است که آن روزها شکل وضو گرفتن عوض شده باشد؛ مثلاً وقتی قبله عوض شد آن قدر در روایات سروصدا شده است که داریم فقط امیر المؤمنین بود که بلا تردید برگشت. این حادثه، حادثه‌ی بسیار غریبی است! فرض کنید پیش نماز می‌آید و جلوی همه می‌ایستد و ناگهان سمت نماز خواندن خود را عوض می‌کند. گفته شده است تنها کسی که به این سبک نماز خواند و بدون تردید برگشت فقط امیر المؤمنین بود، بقیه هنگام تغییر قبله با مکث برگشتند. کسانی که رفته‌اند می‌گویند ظاهراً قبله نزدیک ۱۸۰ درجه چرخیده است.

پیغمبر ناگهان به این طرف بر می‌گردند و امیر المؤمنین خیلی راحت بر می‌گردند پشت سر پیغمبر و بقیه می‌پرسند چه اتفاقی افتاد؟ چرا این‌طور شد؟ می‌دانید که راه رفتن در نماز تا یک حد اگر لازم باشد مشکل ندارد. مثلاً می‌آیند سؤال می‌کنند من این کار را کردم نماز من چه حکمی پیدا می‌کند؟ داریم که اگر بینی شخص خون آمد، مستقیم به سمت دستشویی برود و برگردد نماز را ادامه دهد. اگر در جهت قبله، یعنی استقبال قبله به هم نمی‌خورد می‌تواند مستقیم برود بینی خود را بشوید و سر جای خود برگردد؛ یعنی آن قدر هم سخت نیست. بعضی افراد تصور می‌کنند با کوچکترین حرکت نمازشان باطل است در حالی که این‌طور نیست. (من آن تعبیر را در قسمت‌های انتهایی خدمت شما عرض می‌کنم.)

(سؤال) به دو شکل ترجمه شده است. این ترجمه‌ای که من عرض کردم ترجمه‌ی بهینه بود.

(سؤال) «عَابِرِي سَبِيلٍ»؛ یعنی بخواهی وارد مسجد بشوی، رهگذر مسجد بشوی «إِلَّا عَابِرِي

سَبِيلٍ»؛ مگر این که در حالت جنابت در مسجد رهگذر بشوی. این خود یک حکم است.<sup>۵</sup>

«إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» مثل این که داریم «إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (نحل: ۹۸) «إِذَا قَرَأْتَ

الْقُرْآنَ» به این معنی نیست که وقتی قرآن خواندن تو تمام شد «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»، بلکه یعنی وقتی

خواستی و اراده کردی که قرآن بخوانی «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» اول اعوذ بالله بگو. این جا هم «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى

الصَّلَاةِ»؛ وقتی اراده نماز کردی وضو بگیر نه این که ایستادید و اقامه گفتید بعد وضو بگیرید! یعنی

وقتی که اراده کردی و می‌خواهی نماز بخوانی بروید وضو بگیرید، به این معنی است و همه هم

همین را می‌فهمند.

«إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» (مائده: ۶) اختلاف ما و برادران اهل

تسنن با ما حالا ببینید چه می‌شود. من نمی‌خواهم بحث‌های فقهی «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» را خدمت

شما متعرض شوم، همین مقدار بحث تفسیری و قرآنی آن را بیان می‌کنم. برای بحث فقهی آن

«رَاجِعْ إِلَى مَحَلِّهِ».

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» «غَسَلَ» معلوم است یعنی شستن و فرق آن با مسح بعداً می‌آید. مسح آن

چیزی است که آب روی آن تحرک نمی‌کند؛ یعنی اگر کسی با دست پر آب مسح بکشد، این مسح

نیست غسل است. چون «وُجُوهَكُمْ» آمده این مطلق است و باید کلّ وجه را بشوید. «بَعْضِ وُجُوهٍ»

یا چنین عبارت‌هایی نیامده است، پس یعنی باید کلّ وجه را بشوید «وَأَيْدِيَكُمْ»؛ ید را هم باید

بشوید. منتها ید در هر جا یک حکم دارد، الآن در انتهای این آیه که بحث تیمم را می‌کند که

«فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ» این «یَد» در مسح یعنی تا کجا؟ تا مچ. این هم چیزی است که

در این جا نیامده است ولی بین ما و اهل تسنن تفاوت تا مچ است؛ یعنی معلوم است و این از

روایات به دست می‌آید. مسح «یَد» در تیمم تا مچ است. «یَد» در جایی که راجع به «السَّارِقُ وَ

السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائدة: ۳۸) داریم تا کجا است؟ تا اصول اصابع است، تا بن انگشت است این هم تا این جا است. چون مقدار ید متفاوت است؛ یعنی «ید» که در بحث حدّ سارق است با «ید» که در بحث تیمّم است با «ید» که در بحث وضو است با همدیگر متفاوت است این مقدار ید که نمی‌دانیم تا کجا است، چون از بن اصابع تا دوش انسان را ید می‌گویند. عده‌ای از خوارج افراطی برای احتیاط دست سارق را از دوش می‌زدند! چون تا این جا را ید می‌گویند معلوم بوده که مقدار ید متفاوت است، در قرآن داریم «وَأُيَدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ یعنی ید شما تا مرفق، یعنی این مقدار ید را که می‌خواهم مشخص کنم من ید تا مرفق را می‌گویم.

به بیان دیگر: این «إِلَى الْمَرَافِقِ» یا باید قید ید داشته باشد یا باید متعلّق به غسل باشد. یعنی «أُيَدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» را بشوید یا بشوید «إِلَى الْمَرَافِقِ أُيَدِيكُمْ». اگر متعلّق «إِلَى الْمَرَافِقِ» غسل باشد که در «فَأَغْسِلُوا» است این همان چیزی می‌شود که اهل تسنّن می‌گویند که یعنی به آن سمت بشوید؛ یعنی غسل «إِلَى الْمَرَافِقِ» انجام می‌شود ولی اگر «إِلَى الْمَرَافِقِ» قید «ید» باشد می‌شود «یَدِ إِلَى الْمَرَافِقِ» این مقدار را بشوید. به کدام جهت بشوید؟ دیگر معلوم نمی‌شود که به کدام جهت بشوید. اصلاً از آیه در نمی‌آید که به کدام جهت بشوید؛ مثل این که من به یک نقّاش بگویم این دیوار را تا این جا رنگ کن. منظور من این است که از این بیخ تا آن جا رنگ کن، از آن جا رنگ کن، از آن طرف رنگ کن؟ اصلاً از حرف من این معانی در نمی‌آید. من می‌گویم تا آن قسمت دیوار را رنگ کن. یک موقع می‌گویم رنگ کردن از این طرف تا آن طرف، جهت را دارم نشان می‌دهم. یا گاهی من دارم حدّ دیوار را می‌گویم؛ یعنی این دیواری که می‌گویم نمی‌گویم تا آخر می‌گویم تا این جا، می‌گویم تا این ستون را رنگ کن. از این حرف این منظور برداشت می‌شود که من از این طرف رنگ کنم یا از آن طرف؟ نه! وقتی قیدی می‌تواند به جلوتر آن بخورد مانع از این است که به عقب تر بخورد. وقتی «إِلَى الْمَرَافِقِ» قید «ید» باشد این اولی است به این که متعلّق آن «غسل» باشد. فاصله‌ی «غسل» از «إِلَى الْمَرَافِقِ» خیلی دورتر است و به دلیل این که اصلاً مقدار

«ید» در شرع متفاوت بوده است و همه هم می دانستند که مقدار آن متفاوت بوده گفتند «إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ یعنی من حدّ تا این جا را می گویم، تا این جا را بشوییم. حالا جهت شستن آن چطور است؟ این جا اصلاً جهت شستشو گفته نشده است لذا اگر ما بودیم و قرآن در هر جهتی می شد شست. کما این که در «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» هم جهت گفته نشده است آن جا هم ما چون روایت هم نداریم که در چه جهتی باید مسح شود، فقها هم همان نظر را دارند؛ یعنی می گویند در مسح شما می توانید پایین به بالا مسح کنید، بالا به پایین مسح کنید، می توانید افقی مسح کنید، فرقی ندارد، جهت ندارد چون جهتی برای آن ذکر نشده است. ولی محتوای قرآن نسبت به جهت شستن دست مطلق است، می تواند از پایین به بالا باشد، می تواند از بالا به پایین باشد تا در روایات بررسی کنیم که آیا باید از بالا به پایین باشد یا از پایین به بالا باشد. اگر چیزی نگفته بودند می گفتیم هر طوری می توان شست فقط «يَدِ إِلَى الْمَرَافِقِ» باشد، این که این قدر اهل تسنّن به ما می گویند «أَغْسِلُوا إِلَى الْمَرَافِقِ»، کجا گفته شده «أَغْسِلُوا إِلَى الْمَرَافِقِ»؟ در قرآن آمده است «فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» چنین چیزی را دارد ندارد «فَأَغْسِلُوا إِلَى الْمَرَافِقِ».

اتفاقاً جهت طبیعی شستن از جهت بالا به پایین است. وقتی شما دست های خود را آویزان کنید می بینید جهت طبیعی شستن این است که از بالا به پایین شسته شود مثل جهت طبیعی مسح، مثل تیمّم، تیمّم هم از بالا به پایین است؛ یعنی جهت طبیعی و غریزی آن از بالا به پایین است، در پا هم جهت پایین به بالا است. این هم واضح است چون که دست این طور راحت تر است تا از این طرف بکشد. وقتی انسان می خواهد دست خود را بشوید جهت طبیعی از بالا به پایین است نه از پایین به بالا. در روایت هم داریم که دست از بالا به پایین شسته می شود. در جهت قرآنی بین ما و اهل تسنّن تفاوتی وجود ندارد. در بحث قرآنی این نیست که آن ها دلیلی دارند در این که بخواهند جهت را نشان بدهند! اصلاً هیچ دلیل بر این که بخواهند جهت را نشان بدهند. فقط



«إِلَى الْمَرَاقِقِ» است؛ لذا این جا قرآن نسبت به جهت آن مطلق است، جهت آن را در روایت تعیین می کند.

- فرمودید در تیمم معنی «ید» متفاوت است، پس چرا درباره ی تیمم در روایات اشاره نکردند؟  
پس باید بگوییم تیمم هم مثل بالا که وضو را گفته پس تیمم هم باید تا مرفق باشد یا باید این سؤال را جواب بدهیم که چرا این جا قرآن جواب نداده است که تا کجا؟

- بگذارید من بگویم که چرا این آیه این طور آمده است؟ مگر کسی شک داشته که «إِلَى الْمَرَاقِقِ» است؟ یعنی در وضو هم همه می دانستند که «إِلَى الْمَرَاقِقِ» وضو می گیرند. این هم معلوم بوده، تیمم هم معلوم بوده. الآن است که ما خیلی تیمم نمی کنیم به جهت این که آب فراوان است. در دوره ای که آب در حجاز به آن خشکی کیمیا بود و مسافرت هایی که می کردند زیاد تیمم می کردند. هم کاملاً می دانستند تیمم چیست و هم کاملاً می دانستند وضو چیست؟ این جا یک سؤال مطرح می شود که این آیه این جا چرا مطرح شده است؟ و آلا حدّ این ها همین است و خود شما هم می بینید که این آیه طور خاصی است. گاهی اوقات وقتی آیات را می بینیم می گوئیم چرا این طور نمی گویند؟ طوری بگویند که هیچ چیزی پیش نیاید، هیچ مشکلی پیش نیاید! چرا این آیه طوری گفته شده است که جای بحث پیش می آید؟! مثلاً اگر همین «إِلَى الْمَرَاقِقِ» را می گفتند «مَعَ الْمَرَاقِقِ» قال قضیه کنده شده بود و جای بحثی باقی نگذاشته بود و هیچ کسی نمی توانست به این آیه استشهاد کند که «فَاغْسِلُوا» است یا طور دیگری است؟ این ها **سبک متشابه گویی قرآن** است. البته بعضی جاها است که دلیل... مثل این که سؤال مطرح می کنند که چرا اسم حضرت علی در قرآن نیست؟ می گفت و جلوی اختلافات را می گرفت. چرا باید این همه دعوا به وجود می آمد؟ حتی بعضی ها خواستند «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» (حجر: ۴۱) را این طور می خوانند که «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»، برای این که اثبات کنند که نام علی در قرآن هست. بعضی جاها که توجیه های دیگری دارد. شما که زیاد قرآن بخوانید می بینید که قرآن یک فرم بیانی دارد که انگار می خواهد

متشابه‌گویی‌ها را داشته باشد و دارد تا «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» (آل عمران: ۷) (۵۹: ۵۸) البتّه آن‌ها که ایراد می‌گیرند که چرا اسم امیر المؤمنین در قرآن نیست؟ اگر اسم امیر المؤمنین در قرآن بود می‌دانید چه فاجعه‌ای می‌شد، چقدر بد می‌شد؟ جریان ولایت که متّکی به خود امیر المؤمنین نیست اگر اسم حضرت علی می‌آمد حضرت علی در همان نقطه متوقّف می‌شد؛ یعنی می‌گفتند تا این‌جا آمده، اسم هم که آمده، در حالی که جریان ولایت باید به عنوان یک جریان پایدار مطرح می‌شد حتّی اگر اسم ۱۴ معصوم هم گفته می‌شد باز در طول ۲۵۰ سال متوقّف می‌شد! مگر این‌که تا آخر مثلاً اسم آقای خامنه‌ای را هم می‌گفتند! که این هم معنی ندارد! جریان ولایت را به عنوان یک جریان پایدار... اولاً اگر می‌گفتند مگر در غدیر نگفتند؟ در غدیر گفتند و آن‌ها گفتند ولایت به معنای دوستی است. آن‌ها هم که غدیر را قبول دارند. اگر آدم بخواهد کار دیگری انجام دهد کار خود را انجام می‌دهند ولی اگر به معنای ولایت و سرپرستی و حاکمیت هم بود و به حضرت علی گفته می‌شد می‌گفتند پیغمبر که گفته شده و حضرت علی هم که گفته شده، تمام شد! همین‌جا باید بایستیم. بقیه‌ی موارد دیگر چیز ندارد، ولی قرآن به طور مکرّر از جریان ولایت نام می‌برد. برای این‌که هویت قرآن بتواند تا پایان دنیا زنده بماند. (۲۸: ۵۹) لذا برخی چیزهای آن هم هست که توضیحات دیگر دارد.

حالا ببینیم چرا این آیه در این‌جا مطرح شده است؟ «إِلَى الْمَرَافِقِ» هم که گفتند مرفق هم باید شست یا نشست بحث اصولی و فقهی دارد که جای خودش را دارد که به عنوان مقدمه‌ی وجودیه یا علمیه باید یک مقدار از مرفق را شست تا مطمئن شد مرفق شسته می‌شود.

گاهی اوقات غایت در حکم مُغْتَبَاً است. بگذارید با آیه‌ی قرآن بگویم؛ ما در قرآن داریم «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (اسراء: ۱) این «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»؛ یعنی تا نزدیک دیواره‌ی مسجد الاقصی یا داخل مسجد الاقصی؟ معلوم است داخل

مسجد زیرا معراج که از مسجد الحرام تا نزدیک دیوار مسجد الاقصی که نبوده است، داخل الاقصی هم بوده است.

یک موقع است که می‌بینید خود آن غایت را هم می‌گیرد، «إِلَى» را هم در بر می‌گیرد. در یک آیه‌ی دیگر می‌گوید: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» (بقره: ۱۸۷) یعنی باید تا نزدیک دیوار شهر یا داخل شهر هم باید روزه گرفت؟ تا دم دیوار شهر؛ برای همین است که آخوندها می‌گویند گاهی غایت در حکم مغیّا هست، گاهی غایت در حکم مغیّا نیست؛ در «إِلَى» این‌طور است یعنی گاهی اوقات حکم در خود غایت فرو می‌رود و گاهی اوقات تا نزدیک دیوار غایت بیشتر فرو نمی‌رود. در این مثالی که مطرح کردم واضح شد.

برای همین این سؤال باقی می‌ماند که مرفق این‌جا غایت در حکم مغیّا هست یا غایت در حکم مغیّا نیست؛ یعنی می‌رود تا مرفق را هم می‌گیرد، یعنی مرفق را هم بشوید، یا تا نزدیک دیواره‌های مرفق هم می‌رود. تا این‌جا تفسیر بود از این به بعد دیگر تفسیر نیست، فقه است.

«وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» این «وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ» مسح «بِرُؤْسِكُمْ» است. به دلیل وجود داشتن «ب» نه کلّ سر، در روایت هم گفته‌اند «بمکان الباء» به دلیل وجود این «ب» یعنی بخشی از سر. «وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ» باز این قسمت هم محلّ اختلاف بین ما و اهل تسنّن است؛ آن‌ها پای خود را می‌شویند و ما مسح می‌کشیم. حالا ما بهتر عمل می‌کنیم یا آن‌ها؟ اگر برای تمیزی است به جای وضو گرفتن به حمام می‌رویم! بحث تمیزی که نیست که البته تمیزتر هم نیست که آدم پای خود را بشوید و بعد جوراب بپوشد و... «وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» این «أَرْجُلَكُمْ» یا باید عطف به کل «رُؤْسِكُمْ» بشود که فعل آن بشود «مسح»، یا اگر «أَرْجُلَكُمْ» به «أَيْدِيكُمْ» عطف بشود که فعل آن بشود «غسل». حالا شما کدام یک را ترجیح می‌دهید؟ نزدیک‌تر بهتر از این است که بخواهید به دورتر بخورد؛ یعنی اگر فعل «غسل» باشد که خیلی دورتر است یا «مسح» باشد. لذا آن‌جا دورتر است و این‌جا نزدیک‌تر است «وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ»

وَأَرْجُلِكُمْ» باز این کاری که ما انجام می‌دهیم... البته این قسمت را «أَرْجُلِكُمْ» هم خوانده‌اند که خیلی واضح‌تر به «رُؤُسِكُمْ» می‌خورد.

«وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» حالا کعبین کجا است؟ که برای جواب این سؤال باید وارد مبحث ظهورات لفظ بشویم که ربطی به بحث قرآن ندارد. حتی نظر خود حضرت آقا این است که مچ، کعب را این‌جا می‌دانند. کسانی که مقلد آقا هستند باید تا مچ مسح کنند. مثلاً بعضی‌ها کعب را برآمدگی روی پا می‌دانند. این‌ها اختلافاتی است که در معنای کعب وجود دارد. تصوّر من این است که آن چیزی که نظر آقا است کمی به صحت نزدیک‌تر است تا...

(سؤال) بله، این واقعی‌تر است. چون برآمدگی چندان جای مشخصی در پا نیست. سرّ این‌که نگفته‌اند «كِعَاب» همین است، برای شستن دست‌ها گفته شده است «مَرَافِقِ» ولی این‌جا نگفته «كِعَاب»، این‌جا می‌گوید «كَعْبَيْنِ» برای این‌که این‌جا دو کعب است، دو برآمدگی به همدیگر می‌خورند به نظر می‌رسد که باید مچ پا باشد. بقیه که نمی‌گویند اشکال دارد احتیاطاً شما تا مچ پا مسح کنید!

(۶): ... «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»؛ اگر جنب بودید «فَاطَّهَّرُوا» یعنی در طهارت مبالغه کنید که یعنی غسل. چون وقتی فعل به باب برود معنای آن هم زیاد می‌شود، معنی این هم زیاد می‌شود و چون معنی آن زیاد می‌شود؛ یعنی غسل کنید. «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى»؛ اگر مریض بودید یا در سفر بودید «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ» غائط الان به معنی مدفوع است، اما در اصل به این معنی است که کسی از غائط (گودال) بیرون بیاید، کسی از مدفوع بیرون نمی‌زند! سرّ این‌که کلمات قبیحه الفاظ فراوان دارد همین بوده است که یک معنای دوری از آن می‌گفتند. چون وارد گودال می‌شدند، وقتی کسی بیرون می‌آمد، می‌گفتند آن شخص از گودی، از آن گودال بیرون آمد. این را با یک فاصله از این معنا می‌گفتند که یک معنای کنایی باشد ولی آن قدر می‌گفتند که این معنا، معنای حقیقی آن می‌شد؛ مثلاً ما می‌گوییم تواله، دست به آب، مستراح... بعد گفتیم دستشویی.

ما که آن جا دست نمی‌شوئیم، دستشویی یعنی چه؟ الآن چون دستشویی یک مقدار معنی نزدیک‌تری دارد می‌گوییم سرویس بهداشتی. باز دوباره کمی عقب‌تر می‌رود و کم کم از آن چیز عقب‌تر در می‌آورند که این الفاظ قبیح یک مقدار با فاصله گفته شود.

این غائط که این جا گفته شده است ادب قرآن است. غائط به معنای گودال است یعنی مدفوع نیست. «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمُ مِنَ الْغَائِطِ»؛ که کسی از آن گودال بیرون بیاید، -در کلمه‌ی بعد هم همین است- «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»؛ کسی که برخوردی که با نساء داشته است که این را هیچ موقع کسی نگفته است که لمس نساء غسل و وضو دارد. ولی باز می‌خواهد معانی زشت را با فاصله بیان کند.

- در آیات بالاتر «جُنُبًا» را به کار برده است. آمده است «إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» این جا چیز خاص‌تری که «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» است گفته؛ آیا این دلیلی دارد؟

- فرق زیادی با همدیگر دارند. ممکن است شخص جنب بشود ولی «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» هم انجام نداده باشد.

- می‌تواند نکند، دلیلی داشته که نگفته است؟

- یعنی اگر محتلم بشود... این‌ها ملحقات نسبت به هم هستند. شاید دلایل دیگری داشته باشد ولی این چیزها ملحقات ندارد؛ مثلاً جنابت از هر طریقی برای قرآن در یک دسته جای می‌گیرد، به همین دلیل است.

## احکام شرعی طهارت می‌آورد

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً»؛ اگر آب پیدا نکردید «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ»؛

مسح به وجوه‌تان کنید. این جا دوبار می‌بینیم که گفته است «بِوُجُوهِكُمْ» یعنی بخشی از صورت خود را مسح کنید. در تیمم همین طور است. «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ»؛ یعنی بخشی از بدن را مسح کنید «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»؛ خدا نمی‌خواهد برای شما حرج ایجاد کند

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»؛ خدا می‌خواهد شما را تطهیر کند. این تطهیر هم لزوماً به معنای تطهیر ظاهری نیست؛ چون اگر بگوییم وضو تطهیر است که خاک‌مال کردن که تطهیر نیست! این‌ها همین است که خدا می‌خواهد طهارت‌هایی در باطن ایجاد کند و این اعمال این طهارت‌ها را ایجاد می‌کند. این احکام شرعی این‌طور است.

این که می‌گویند هنگام عصبانیت وضو بگیرید نه این که صورت خود را به آب یخ بزنید. این که بروید وضو بگیرید؛ یعنی وضو بگیرید نه این که صورت خود را با آب یخ بشوید! البته آن روش هم تأثیراتی دارد، ولی وضو گرفتن تأثیرات مضاعفی دارد که غیر از آن تأثیر است. این کار در باطن شخص طهارت ایجاد می‌کند «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»؛ خدا اراده دارد که به این وسیله شما را تطهیر کند. «وَلِيْتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»؛ و رفته رفته شما را طاهر کند. این‌ها فعل‌های مضارع هستند، رفته رفته برای شما اتمام نعمت کند، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

شما خودتان در این زمینه فکر کنید، چند آیه قبل در مورد اتمام نعمت بود. «الْيَوْمَ يَتَسَاءَلُونَ كَفُورًا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائده: ۳) که مقارنه‌ی آن را با بعضی از آیات دیگر نشان دادم.

این‌جا چیز جدیدی می‌گوید «لِيُطَهِّرَكُمْ»؛ می‌خواهد کم کم شما را طاهر کند و معلوم است که این طهارت، طهارت ظاهری نیست ولی کم کم می‌خواهد کاری انجام دهد. «لِيُطَهِّرَكُمْ» در حال و آینده می‌خواهد همه‌ی شما طاهر بشوید و در حال و آینده نعمت را بر شما تمام کند. این را به عنوان سؤال در ذهن خود نگه دارید.

### بیاناتی که مثل تله انفجاری، پیغمبر در تاریخ کار گذاشته است

کاری که ما در خود بیانات پیغمبر و در بحث‌های تاریخ اسلام هم می‌بینیم گذاشتن تله انفجاری است. گذاشتن تله انفجاری یعنی چه؟ یعنی با یک بیانات که از پیش معلوم نیست چه اتفاقی قرار است روی این بیانات بیفتد، پیغمبر این بیان را می‌فرماید و این بیان مانند تله‌ی

انفجاری سر موقع مناسب منفجر می‌شود. یعنی چه؟ قبل از دوره‌ی شیخین وقتی که درباره صدیقه‌ی طاهره بحث شد و پیامبر گفتند: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»<sup>۱۱</sup> این مثل بمب در فضای مدینه ترکید و همه متوجه شدند که غضب فاطمه غضب پیغمبر و غضب پیغمبر غضب الله است. کسی هم راجع به چنین چیزی حساسیت نداشت، ولی خود این مسئله در زمان شیخین مثل یک تله‌ی انفجاری منفجر شد؛ چرا؟ وقتی حضرت صدیقه‌ی طاهره در بستر بیماری افتادند و شیخین برای عیادت ایشان آمدند و حضرت آن‌ها را نپذیرفتند. این نپذیرفتن حضرت به قدری سنگین بود که امیر المؤمنین تهدید به قتل شد که به حضرت صدیقه فرمودند که آن‌ها چنین می‌کنند و چنین می‌خواهند و حضرت فرمودند: «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَأَنَا أُمَّتُكَ»<sup>۱۲</sup> خانه، خانه‌ی تو است و من هم کنیز تو هستم، هرچه تو خواهی! شیخین آمدند و حضرت صدیقه به آن‌ها پشت کردند. به آن‌ها گفتند: آیا این روایت را شنیدید؟ گفتند: بله. گفت: والله من از شما غضبناک هستم. این صحنه چنان آبروریزی شد که -خود اهل تسنن هم این صحنه را نقل کردند- فقط برای این که زهر این ماجرا را بگیرند در پروسه‌ی جعل احادیث، احادیثی را گنجانند که یک روز حضرت صدیقه با امیر المؤمنین دعوا می‌کنند و به امیر المؤمنین غضب کرد؛ یعنی غضب فاطمه را لوث کردند ولی این غضب حضرت صدیقه به شدت آبروریزی درست کرده بود.

البته بعضی از احادیث جعلی که به شدت جعلی بودن آن واضح است و اگر شما تاریخ جعل حدیث را می‌دانستید این را هم می‌دانستید که وقتی معاویه... -بخشنامه‌های آن الان در کتاب علامه عسگری وجود دارد- می‌گوید هر کسی حدیثی از پیغمبر در مذمت بوتراب روایت شنیده آن را ایمیل کند، من توی کارت بانکش پول می‌ریزم! سیل احادیث به دربار شام رفت. آن قدر که گفت: کافی است! خزانه را با این همه روایت خالی کردید. یک دور دیگر کسی که در مدح شیخین از پیغمبر روایت شنیده است بفرستد، همین‌طور سیلی از احادیث به سمت معاویه آمد. در جعل برخی از احادیث چنان کپی‌کاری وحشتناکی صورت گرفته است که فقط به نظر خنده‌دار می‌رسد.

مثلاً روایت داریم «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»<sup>۷</sup> دارد «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَبُوبَكْرٍ أَسَاسُهَا وَعُمَرُ حَيْطَانُهَا وَعثمان سقفها وَعَلِيٌّ بَابُهَا» حالا این بی ربط فکر نکرده بود که کدام شهری سقف دارد! استاد یوم که نیست. یا مثلاً روایت داریم «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۸</sup> و آن ها روایت درست کردند که «أَبُوبَكْرٌ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ این دو نفر هم سید پیرمردهای اهل بهشت هستند، در صورتی که این بدبخت نفهمیده بود که ما در بهشت پیرمرد نداریم همه در بهشت جوان هستند.

بعضی از تله‌های انفجاری که پیغمبر گذاشته است جلوتر در زمان عثمان می‌بینید؛ مثلاً خود حضرت ابوذر را به عنوان تله‌ی انفجاری می‌گذارد؛ یعنی علائمی می‌گذارد که هیچ موقع راه گم نمی‌شود. وقتی گفتند: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ، وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ»<sup>۹</sup> ما از ابوذر راستگوتر نداریم که اصلاً عصمت قولی ابوذر از این کلام استنتاج شده است. در زمان عثمان با این که او از جهت و جاهت اجتماعی آدم شاخصی نبود چون از قبیله‌ی غفار - قبیله‌ی دزدان و راهزنان - بود ولی به دلیل این که خودش چنین شخصیتی داشت که صدق در گفتار داشت، مدام به عثمان اعتراض می‌کرد و همه می‌دانستند که ابوذر راست می‌گوید ولی او را سوار شتر لخت کردند و به دربار معاویه فرستادند. ولی باز هم دست بردار نبود و مدام می‌گفت تو از چه نسلی هستی! معاویه با همه آن کیاستی که داشت نمی‌توانست ابوذر را تحمل کند و باز دوباره ابوذر را به دربار عثمان فرستاد و مدام بین این دو دربار فرستاده می‌شد که در نهایت به دربار عثمان فرستاده شد و عثمان چون می‌دانست او انسان کاملاً صادقی است پرسید: بدترین جای دنیا کجا است؟ گفت: ریزه. عثمان دستور داد تا او را به ریزه فرستادند و با آن حالت وحشتناک در ریزه زندگی می‌کرد.

همین طور می‌بینید که در زمان عایشه و امیر المؤمنین در زمان معاویه می‌بینید تله‌هایی است که پیامبر در زمان عایشه گذاشته شد و جنگ جمل و سگ‌های هوعب اتفاق افتاد. زنان پیغمبر



کنار پیغمبر نشسته‌اند و پیغمبر می‌گویند بعد از من از خانه بیرون نروید و... تذکر می‌دهند و ناگهان یک جمله‌ی عجیب می‌گویند: مبادا سگ‌های هوعب بر شما پارس کنند. همین‌طور پخش می‌شود این «سگ‌های هوعب». این جمله چنان مانده بود که وقتی عایشه در جریان جنگ جمل داشت می‌رفت یک جا می‌بیند که سگ‌ها در شب پارس می‌کنند می‌پرسد این‌جا کجا است؟ می‌گویند: این‌جا هوعب است که ناگهان جیغ می‌زند.

زبیر هم همین‌طور، در جریان عمار... اصلاً سیستم گذاشتن تله‌ی انفجاری است. شما در زمان عمار می‌بینید که پیغمبر خدا در جریان ساخت مسجد مدینه -مسجد النبی- وقتی پیغمبر خدا می‌بیند عمار حمال خوبی است و هر چقدر بار روی دوش او می‌گذاشتند آن‌ها را می‌برده به شوخی به پیغمبر می‌گوید: این‌ها دارند ما را زیر بار می‌کشند. حضرت یک دفعه صحنه را جدی می‌کنند و می‌گویند: «سَتَقْتُلُكَ فِئَةً بَاغِيَةً»؛ نه! تو را بعداً یک ستمکار خواهد کشت. این آن قدر در فضای اسلامی پخش می‌شود که از ابتدا معلوم است که عمار را یک گروه ستمکار می‌کشند. به صورتی که عمار نود و چند ساله در جنگ صفین هر طرفی که حمله می‌کرد لشکر باز می‌شد نه این که از او بترسند بلکه می‌ترسیدند او را بکشند چون هر کسی که او را می‌کشت «فِئَةً بَاغِيَةً» می‌شد! یعنی عمار چنین ویژگی‌هایی دارد. معلوم بود که پیغمبر از ابتدا برای سال‌ها بعد تله‌ی انفجاری گذاشته است برای این که راه گم نشود که وقتی عمار را سپاه معاویه کشت به قدری فشار تبلیغاتی روی خود او آمد که معلوم شد و همه گفتند پس این‌ها «فِئَةً بَاغِيَةً» هستند. بعد گفت کسی او را کشته است که او را به میدان آورده است.<sup>۱۰</sup> گفتند اگر این حرف درست باشد پس اگر قرار بر این باشد حمزه‌ی سید الشهداء را هم پیغمبر کشته است... و به نحوی قضیه را جمع می‌کنند.

این تله‌های انفجاری کارهایی است که به صورت جدی در کار دین وجود دارد برای این که راه‌ها گم نشود و حضور این آیه در این موقع که ناگهان بحث وضو گرفتن را مطرح

می‌کند که جزء موارد اختلافی ما با اهل تسنن است. ما در ادب قرآن از آن‌ها به مراتب جلوتر هستیم. شاید شمی از این نکته باشد -عرض نمی‌کنم حتماً این‌طور است- که بر آیندگان روشن بشود کسانی که این‌طور وضو می‌گیرند قرآنی‌تر هستند تا کسانی که این‌طور بودند و وضو می‌گرفتند. از خود وضو گرفتن آن‌ها معلوم می‌شود که آن‌ها به فرهنگ قرآنی نزدیک‌تر هستند. در همین قسمت مسح که اتفاقاً نکته‌ی بسیار مهم در همین بخش مسح است؛ یعنی در مسح کسانی که پای خود را می‌شویند و ما که مسح می‌کشیم، ما نسبت به آن‌ها به مراتب به فضای قرآن نزدیک‌تر هستیم.

این تعبیر کاملاً ابتکاری است، نمی‌خواهم روی آن اصرار کنم ولی چیزی بود که به ذهن رسید برای این که چرا ناگهان این آیه را این‌جا این‌طور می‌گویند و بعد با این قرینه‌هایی که می‌گوید «لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»؛ برای این که کم کم شما را **تطهیر باطنی** کند و این تطهیرهای باطنی است که قدرت مساس با قرآن و حقایق قرآن را به وجود می‌آورد که «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۹-۷۷) که بعد جریان مطهرون در آیه‌ی تطهیر به بحث اهل بیت گره می‌خورد که:

### بحث‌های فقهی با ولایت معنا دارد

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳) این بحث اتمام نعمت که این‌جا نعمت می‌رود که تمام شود و دیدن این بحث که از خیلی جلسات گذشته در همین سوره مائده داشتیم که حتی بحث‌های فقهی قرآن، حرمت گوشت‌ها و این مسائل همه در دایره‌ی ولایت معنا دارد و آن معنای واقعی خود را دارد. این همان چیزی است که «بِنَبِيِّ الْأَسْنَامِ عَلَى خَمْسٍ»<sup>۱۱</sup> نشان می‌دهد، آیات قرآن «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد: ۳۳) دارد این ولایت را نشان می‌دهد.

## هدف حج دیدن و نصرت امام است

روایات مکرر ما بیان می‌کند که هر کسی که ولایت نداشته باشد همین کارهای او مثل نماز و روزه و همه‌ی کارهای او باطل است، نه این که از نظر فقهی باطل است در حقیقت خودش باطل است و این که حتی حج -روایت آن را موقعی که خواندیم به یاد داریم- در بحث حج شما می‌بینید که روایت داریم: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ»<sup>۱۲</sup>؛ ما گفتیم حج بروید نه برای این که دور این سنگ «لا يَصْرُ وَلَا يَنْفَعُ» بچرخید! چه فایده‌ای دارد که دور این سنگ بچرخید؟ من گفتم تو به حج بیایی و بعد دور من امام که آن جا نشستم جمع شوید و کمک و یاری و نصرت بدهید بتوانیم کاری انجام دهیم این که می‌گوییم به حج بیایید به این معنا است نه این که به حج بروید و دور یک سنگ بچرخید و بگویید من رفتم حاجی شدم. برای همین است که می‌گویند «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» و آلا این سنگ که این جا است چه فایده‌ای دارد؟ این که شما به باطن بروید و از این ظواهر نه این که فاصله بگیرید، بلکه ضمن حفظ ظواهر بواطن را ببینید که بفهمید به چه دلیل گفته‌اند دور این سنگ بچرخید؟ چرا گفته‌اند باید نماز بخوانید، چرا می‌گویند وضو بگیرید؟ چرا و چرا... می‌بینید همه‌ی این‌ها یک هویت دارند که در مرکز آن موجب می‌زند، همان عنصر مرکزی که در آیه ۳ موج می‌زند که مثل نگین انگشتر در همان وسط این آیه را گذاشته‌اند (۵۲: ۲۶: ۰۱) «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» این آیات در کجا آمده‌اند؟ مثل نگین انگشتر هستند که این وسط گذاشته شده‌اند و این وسط گذاشتن هویت داشته، نه این که می‌خواستند آیه را حفظ کنند! می‌بینید که این در آیه‌ی تطهیر و ولایت و این جا هم همین‌طور است. این **حالت نگین‌گذاری** که من این را واقعاً **سیاست قرآن** می‌دانم. وقتی وارد آیات ولایت می‌شوید می‌بینید که حالت نگین‌گذاری است؛ یعنی آن نگین مرکزی است که اعمال به واسطه‌ی آن محتوا پیدا می‌کند همان بحث ولایت است که ما مکرر روایت داریم که نماز و روزه تا زمانی که کسی ولایت نداشته باشد قبول نیست. (۳۸: ۲۷: ۰۱)

ولایت یعنی چه؟ ولایت نه این است که کسی نسبت به اهل بیت محبت داشته باشد؛ این محبت را همه دارند. محبت و ارادت را همه دارند، این که آن‌ها را واسطه‌ی فیض خدا بدانیم تنها منظور نیست بلکه منظور ولایتی که جزء عملکردها است؛ یعنی یک کار عملی مربوط به ولایت است. آن چیزی که موجب یأس کفار است و همان چیزی است که فقط ۲۵۰ سال نمی‌تواند ادامه پیدا کند. (۲: ۰۲، ۲۸: ۰۱)

### تولد نماد ولایت در مرکز نماد توحید

در همین کلاس دانشگاه که بودیم به صورت کار جدلی بحث کردیم که خالقیت و ربوبیت و... خالقیت این است و... بعد به بحث تولد امیر المؤمنین در کعبه رسیدیم که خود این اتفاق حرف دارد، این به زبان حادثه صحبت کردن است. اگر تولد امیر المؤمنین در کعبه صرفاً یک فضیلت بود باید پیغمبر هم این فضیلت را می‌داشت. مگر می‌شود فضیلتی امیر المؤمنین داشته باشد و پیغمبر نداشته باشد؟! تولد در کعبه یک **فضیلت سیاسی** است نه یک **فضیلت عند اللّٰهی**. نه قبل از فاطمه بنت اسد نه بعد از فاطمه بنت اسد، کسی چنین جرأت و جسارتی به خود راه نداده بود که در خانه‌ی خدا فرزند خود را به دنیا بیاورد، مگر آن‌جا زایشگاه است؟ کسانی که می‌زایند می‌دانند که زاییدن با چه تبعاتی همراه است. این پروسه‌ی زایمان به این فجیعی در داخل خانه‌ی خدا صورت می‌گیرد، مسئله‌ی بسیار عجیبی است که شیعه و سنی هم آن را نقل کرده است، حالا به امر هر کسی باشد. فرزند اوّل او هم که نبود، که بگوییم اصلاً نمی‌دانست، مکه را هم نمی‌شناخت و با خود گفت بروم داخل کعبه فرزندم را به دنیا بیاورم! این طور نبود. **نماد ولایت در مرکزیت نماد توحید** متولد می‌شود و شما اگر توحید را خوب بکاوید می‌بینید از دل آن نبوت در می‌آید و در دل آن ولایت در می‌آید و باید هم در بیاید؛ یعنی وقتی شما می‌گویید که توحید حقّ حاکمیت خدا است...

چون این سوره مائده است این‌ها بحث خارج از موضوع نیست چون (۱۸: ۳۰: ۰۱) سوره مائده سوره ولایت است. وقتی که شما می‌گویید **توحید یعنی حق حاکمیت خدا**، خدا چگونه باید حق حاکمیت خود را اعمال کند؟ جز این که باید توسط یک بشر حاکمیت خود را اعمال کند؟ برای همین است که این آیه‌ی قرآن این قدر عجیب است که انسان می‌خواهد جیغ بزند. بعضی از آیات این‌طور هستند، آیات مخصوص جیغ زدن. «**وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ**» (انعام: ۹۱)؛ اگر شما بگویید خدا نبی ندارد شأن خدا را پایین آورده‌اید. اگر شما بگویید پدیده‌ی نبوت نباشد، اندازه‌های خدا را رعایت نکرده‌اید؛ چون خدا محدود می‌شود. خدایی که حق حاکمیت دارد و می‌خواهد حاکمیت خود را اعمال کند چگونه باید اعمال کند؟ باید با یک آدم اعمال کند. وقتی آدم می‌آید به عنوان رهبر می‌خواهد اعمال کند همین است که ولایت اهل بیت را از آن استخراج می‌کنید، با همین دلیل ولایت اهل بیت اثبات می‌شود. (۲۶: ۳۱: ۰۱) برای همین که داشتم می‌گفتم رسیدیم به این که بنابر این بعد از این تئوری خدا در ۲۵۰ سال تمام شد و خیلی هم طبیعی گفتم که تئوری خدا تمام شد و قرار شد حکومت بعد از آن به صورت دموکراتیک اداره شود. همه چیز آن‌ها این‌طور است یعنی خیلی غیر واقعی است؛ یعنی شما که می‌گویید **کسی** باید بیاید و او باید حق حاکمیت پیدا کند و به واسطه‌ی همین است که شما می‌گویید «**الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا**» و **اللَّهِ** واسطه‌ی فیض بودن امیر المؤمنین نه در غدیر نصب می‌شود و نه در سقیفه غصب می‌شود، اصلاً این‌ها قبل غصب و نصب نیست. این همان آدم است که دارد حق حاکمیت را... ادامه‌ی حق حاکمیت خدا است دارد می‌آید شما می‌گویید نبوت پس از عمق توحید باید بیرون کشیده شود. (۲۲: ۳۲: ۰۱) ولایت باید از عمق توحید و نبوت بیرون کشیده شود اگر بگویید همین ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند همه متعجب خواهند شد. اصلاً من از قصد به چهره‌ی بچه‌ها دقت می‌کردم و گفتم: این تئوری در ۲۵۰ سال تمام می‌شود. همه تعجب کردند و می‌گویند چرا این‌طور شد؟ از این به بعد تئوری دیگری دارد؟ نه! همان تئوری ادامه پیدا

می‌کند و همان تئوری ولایت تحقق ولایت اهل بیت است که نزدیکترین فرد در خصوصیات علمی و عملی در معدّل همین تئوری را ادامه می‌دهد که حاکم (فرد) باید بیاید آن حاکمیت را انجام بدهد، فصل الخطاب بشود و همه‌ی چیزهایی که شما پدیده‌ی امامت را در خود کلام ائمه و به خصوص در خود کلام امام رضا اگر نگاه کنید که اصلاً به چه دلیل ما امام داریم؟ همین را نگاه کنید، دقیقاً دلایلی است که ما باید به همان دلایل باید **ولی فقیه** داشته باشیم، دقیقاً طبق النعل بالنعل ما باید ولایت فقیه داشته باشیم. نمی‌دانم این قضیه چه چیزی شده است که من فکر می‌کنم اصلاً این‌جا شبهه‌ی علمی نیست، بحث چیز دیگری است، حرف چیز دیگری است. آن کسانی که الحمدلله نتوانستند ولی می‌خواستند سرمایه‌ی ۱۲۰۰ ساله‌ی زحمت فقها و آرزوی آن‌ها را به یک شب به باد بدهند و به دود بدهند و با طرح قبلی و با یک بهانه‌ی واهی، ولی این‌ها موفق نشدند! الحمدلله (۵: ۳۴: ۰۱) دشمن آن‌ها را شکست داد؛ الحمدلله. ولی باید مدافع جدی باشیم تا آخرین لحظه و تا آخرین نفس. اگر ظهور نزدیک باشد کسانی می‌توانند پشت امامت بایستند که این‌جا دارند پشت ولایت فقیه می‌ایستند و حمایت می‌کنند و حفاظت می‌کنند و آبرو، جان، خون و هر بهایی را می‌پردازند تا این ثمره باقی بماند تا به دست خود حضرت ولی عصر، صاحب اصلی برسد. **إن شاء الله** (۴۴: ۳۴: ۰۱) که در درس تفسیر حضرت حجّت همه با هم شرکت کنیم. فکر کنید چه می‌شود! مثلاً پنج هزار نفر نشستند. در آن درس تفسیری که بگویند «قَالَ اللهُ لِي» و ما همه قبول می‌کنیم، یا بگویند: «نَفَثَ فِي رُوحِي»؛ خدا به من دمیده که ما آن‌ها را هم قبول می‌کنیم. چه لذتی داشته باشد دیدن آن صحنه، **إن شاء الله**.

صلوات!

۱- دعای کمیل، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۹.

۲- تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۱۷.

۳- تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان)، ج ۱، ص ۱۶.

---

۴- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۵.

۵. (سؤال) حکم فعلی آن هم همین است؛ اگر رهگذر بشوید اشکالی ندارد. یکی از مشکلاتی که الآن در حوزه‌ی ما وجود دارد همین است. می‌دانید که صحن مسجد امام مسجد است. خیلی از مردم به این مسائل دقت ندارند من حتی از آقای خوانساری پرسیدم . گفتم: آیا صحن مسجد امام مسجد است؟ گفتند: بله مسجد است. من گفتم: پس این اشکال بسیار بزرگی است که مردم بدون اطلاع از این مسئله وارد بازار می‌شوند. می‌روند نه تنها رهگذر هستند، می‌مانند و آن‌جا چیزی می‌گذارند. یعنی تمام احکام فقهی به فنا می‌رود! صحن مسجد امام است، بازار در صحن مسجد است، آن‌ها که مشکل دارند بدانند فقط می‌شود با سرعت از آن‌جا عبور کرد، نمی‌شود آن‌جا چیزی گذاشت و ماند و...

- باید یک خطبه خوانده شود.

- نمی‌شود. اتوبان هم که بشود باز آن زمین مسجد است مثل مسجد سنگی. آن زمین، زمین مسجد هستند چون ملت از روی آن عبور می‌کنند مشکلی نیست؛ ولی نباید آن‌جا بایستند و چیزی بدهند که کسی چنین کاری انجام نمی‌دهد!

۶- بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۵۳.

۷- امالی شیخ صدوق، النص، ص ۳۴۵.

۸- تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۳، ص ۱۱۰.

۹- مکاتیب الأئمة، ج ۱، ص ۴۴.

۱۰. همین حرفی که سبزه‌ها زدند!

۱۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۱۲- الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.